

تحلیل داستان غنایی مهتاب و کتان براساس تنها نسخه موجود در دانشگاه پنجاب پاکستان

مریم محمودی^۱
زینب‌السادات هاشمی^۲

چکیده

مهتاب و کتان یا دل و جان اثر شاعری به نام آفرین لاهوری و اهل دیار پاکستان است، که نسخه آن در بخش نسخ خطی دانشگاه پنجاب نگه‌داری می‌شود و تاکنون تصحیح و چاپ نشده و ناشناخته باقی مانده است. داستان روایتی تغزلی از اشتیاق و علاقه بین دو معشوقه با نام‌های دل و جان است. شاعر با بیانی حکیمانه و موجز بسیاری از مباحث حکمی را نیز در خلال داستان آورده است و پی عشق و محبت را توصیف می‌کند. برجستگی این منظومه این است که نام و شخصیت دو عاشق به صورت تمثیل‌وار بیان شده و مسائل عرفانی نیز در لابلای داستان ذکر می‌شود. زبان و بیان، تشبیهات و واژگانی که آفرین لاهوری به کار می‌برد، گاهی تکراری و خالی از هرگونه لطافت و گاهی بدیع است. با توجه به اینکه آفرین در ردیف شاعران سبک هندی قرار گرفته، به تبعیت از شاعران دوره اول این سبک به خلق مضامینی ساده‌تر پرداخته است. این پژوهش بر آن است تا برای نخستین بار به معرفی این منظومه داستانی بپردازد. روش تحقیق در این پژوهش به صورت اسنادی-تحلیلی است و سعی شده به صورت بازخوانی نسخه موجود تحلیل و بررسی شود.

کلیدواژه‌ها:

ادبیات غنایی، آفرین لاهوری، دل، جان، مهتاب، کتان.

^۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، اصفهان، ایران.

^۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، اصفهان، ایران Zd_hashemi@yahoo.com

مقدمه

آفرین لاهوری (فقیرالله) از شاعران قرن دوازدهم هجری است. سال تولد او معلوم نیست اما در سال ۱۱۵۴ در شهر لاهور بدرود حیات گفته است. او در زادگاهش دانش‌های متداول عصر خویش را آموخت و «با حکام محلی مغول آشنایی و معاشرت داشته و از امکان تأمین زندگی مرفه برخوردار بود، لیکن زندگی پارسایانه را برگزید. وی در عهد خود نیز نام-آور بود» (شریفی، ۱۳۸۷: ۳۹). «آفرین از خاندانی شیعه و از قبیله گجراست. او مثنوی مولوی را تدریس می‌کرده و از رفاه پرهیز و طبعی صوفیانه داشته است» (ر.ک. ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۳۵۳). «او هم در زبان‌آوری و هم در خیال‌پردازی و مضمون-آفرینی چیره‌دست بود و شعرش مشحون از احساسات عارفانه است. در غزل پیرو صائب تبریزی بود و در قصیده‌سرایی از عرفی شیرازی پیروی می‌کرد» (شریفی، ۱۳۸۷: ۳۹). او که از پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) و شهیدان کربلا با احترام و شیفتگی بسیار سخن گفته است «مفتون جاذبه‌های معنوی است و به زیبایی‌های ظاهری توجه چندانی نشان نمی‌دهد. شعر او از عیوب عروضی خالی نیست اما مضامین و اندیشه‌های تازه فراوان دارد» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۳۵۳).

یکی از آثار ارزشمند این شاعر منظومه «مهتاب و کتان» یا «دل و جان» است. تنها دست‌نوشته این منظومه، نسخه خطی به شماره ۷۳۰۹ در بخش نسخ پارسی کتابخانه پنجاب نگهداری می‌شود. مجموع صفحات آن ۵۷ برگ دوتاست که با خط نستعلیق آمیخته با شکسته و با قطع قلم کتابت و به رسم ترسل و نامه‌نگاری و کمی ناپخته مکتوب گردیده است. این منظومه بزمی در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف سروده شده و دارای ۱۶۲۴ بیت اصلی و حدود ۲۳ بیت در حواشی است که به نظر می‌رسد صفحاتی از این منظومه از بین رفته است. انتخاب اسامی غیر انتزاعی برای شخصیت‌های داستان آن را به منظومه‌ای تمثیلی نزدیک کرده بویژه که شاعر به مسائل عرفانی علاقه داشته است. اما «بر رمزی بودن و اشارات رمزی و رمزگشایی در اشعار کمتر تأکید شده است» (همان: ۳۵۳).

این منظومه همچون دیگر منظومه‌های غنایی با نام خدا و مناجات به درگاه باری تعالی و ستایش پیامبر و مدح ممدوح آغاز می‌شود:

خداوندا رخی از گریه تر ده به اشکم رنگ یاقوت جگر ده
 سراب سینه‌ام دریای خون کن هوا را از بخارش لاله‌گون کن
 سرشک گرم را ده آن تب و تاب که ساز و معدن یاقوت را آب
 نفس کن جزر و مد بحر آتش کز و پیوسته باشد در کشاکش
 (نسخه خطی: ۱)*

مدح پیامبر و ائمه نیز در اشعارش دیده می‌شود:

محمد جان و جسم نور و سایه تن بی سایه جسم روح بایه
 (۴)
 علی باطن محمد ظاهر آمد ولایت را نبوت صابر آمد
 چو دانایان معنی لب گشایند هو الظاهر هو الباطن سرایند
 ز اولاد کرامش یازده تن بود هر یک بهار هشت گلشن
 (۱۰۵)

گزارش داستان

در سرزمین هندوستان پادشاهی کامروا زندگی می‌کرد. همگان شیفته عدل و داد او بودند. او آنچنان خوش زبان بود که هیچ‌کس از زبانش رنجیده نمی‌شد. لشکریانش از هر قضا و قدری در امان بودند و مردمش بدون هیچ غصه‌ای زندگی می‌کردند. تنها مشکل و ناراحتی‌اش نداشتن فرزند بود. گویی تقدیر روزگار او را سترون ساخته بود؛ پادشاه هرشب در آرزوی داشتن فرزند دست به دعا برمی‌داشت و در هر مسجد سر به سجده فرود آورده و دعا می‌کرد. درویشان و گدایان را می‌نواخت؛ زیرا عقیده داشت دعای درویشان و پاکان مورد اجابت قرار خواهد گرفت.

بجز اولاد رونق کی توان دید بود شاهد بر این معنی موالید
 بود فرزند فرع زندگانی بقای نسل و اصل کامرانی
 پسر باشد مراد شاه و درویش ولیکن راحت شاهان بدو بیش
 (۱۱)

تا اینکه درویشی پاک و مستجاب‌الدعوه به آن سرزمین رسید. شاه با وزیر کاردیده و نیک‌اقبالش که از قضا، او نیز صاحب فرزند نمی‌شد، لباس عوام پوشیده و به دیدار پیر صاحب‌دل رفتند و پیر را مدح کرده، با او مصافحه کردند. درویش مقصود آنها را بدون بیان درخواست، دریافت و شاه و وزیرش را به داشتن فرزند مژده داد. پس شاه و وزیر شادمان گشته و به انتظار نشستند. سرانجام دعای درویش مؤثر واقع شد. شاه صاحب پسری زیباروی شد و نامش را دل نهاد و وزیر صاحب دختری و نامش را جان نهاد. این دو کودک بزرگ شدند و به مکتب رفتند. دل و جان در مکتب‌خانه شیفته و فریفته یکدیگر شدند و به جای درس و یادگیری رسم عاشقی پیش گرفتند. ملّا از ارتباط عاطفی و عشق آن دو بی‌خبر بود:

ز ربط جان و دل آخوند غافل نداند راز جان را غیر جز دل
 (۱۸)

اما سرانجام راز آنها بر سر زبان‌ها افتاد و سخن‌چینان درباره آنان حرف‌ها زده و به گوش شاه و وزیر رساندند. به تدبیر و مصلحت‌اندیشی شاه و وزیر و آن دو از یکدیگر جدا شدند. این جدایی برای هر دوی آنها بسیار تلخ بود. جان بدون وجود دل، خود را هیچ می‌انگاشت و پی‌درپی نام او را زمزمه می‌کرد:

ستیز و هجر تا کی با دل من دل من وا دل من وا دل من
 (۱۹)

شاه برای دل همسری انتخاب کرد. خبر به گوش جان رسید. او صبر از کف داده و نامه‌ای برای دل نوشت و به او تبریک گفت و بنای گله و شکایت گذاشت. هنگامی که نامه جان به دست دل رسید دل نامه را بوید و خط معشوق را به چشم - کشید و نامه‌ای در جواب او نوشت و در آن اشاره کرد که هرچند پدر و مادرش خواهان وصلت آن دو نیستند اما او همچنان جان را دوست دارد. پس از آن شبانه به خانه جان رفت و با یکدیگر پیمان بسته و سپس به سختی از هم جدا شدند و دو گوهر یاقوت را پیش یکدیگر به یادگار گذاردند.

دل که ناراحت و غمگین بود به کنار دریا رسید و همراه با مسافران سوار بر کشتی شد. کشتی دچار طوفان شد اما سرانجام به ساحل رسید و دل نجات یافت. چون خبر غرق شدن کشتی به جان رسید او خود را به دریا افکند و ماهی بزرگی او را بلعید. ماهی صید پادشاهی شد و جان نجات یافت. پادشاه آن سرزمین از دیدن جان شگفت‌زده شد و درباره او پرسید. جان خودش را معرفی کرد و از او خواست که با عفت رفتار کند. پادشاه به او قول داد که همانند دخترش با او رفتار کند و به همسرش سفارش کرد که از جان مراقبت نماید.

جان در تنهایی با گوهر درد دل می‌کرد. دل نیز با چشمان خون‌آلود با شنیدن غرق شدن جان منزل به منزل به دنبال جان گشت تا سرانجام رد او را در نزد پادشاه پیدا کرد و با پادشاه آن سرزمین وارد جنگ شد. ناگهان بخت با او یار شد و پادشاه که به شکست خود پی برده بود؛ برای جلوگیری از شکست و تلفات بیشتر بنا به مصلحت تصمیم به برقراری صلح گرفت و با توجه به رسم میان بزرگان و پادشاهان برای جلوگیری از جنگ و دشمنی، دخترخوانده خود جان را به ازدواج دل درآورد. اما عروس و داماد در شب وصال یکدیگر را نشناخته و هرکدام به عهده‌ی که با یار خود بسته بودند پایبند ماندند و حتی به یکدیگر نگاه نکردند. تا اینکه سحرگاه هنگامی که دل می‌خواست آنجا را ترک کند، گوهر و طلسمی را که از پیر به یادگار داشت در خوابگاه گذاشت و به اشتباه گوهر جان را با خود برد. جان با دیدن گوهر، دل را شناخت و با زاری به دنبال او روانه صحرا شد و به نزدیکی چشمه‌ای رسید. از آن سو شاه که جان را به فرزندگی قبول کرده بود عزم شکار کرد و به دنبال آهویی روانه شد، و به دنبال او به سرچشمه‌ای رسیدند که جان در آنجا همانند پری نشسته بود. جان ماجرای خود را برای او تعریف کرد. پادشاه دختر را به قصر آورده و به همه سفارش کرد که او را همانند فرزند عزیز بدارند. مدتی گذشت، سرانجام دل به نزد جان آمد و شاه مجلس بزمی ترتیب داد و دوباره آن دو پیمان بستند. اما ناگهان جدایی بین آن دو ایجاد شد و جان با آن همه جمال و زیبایی و خضاب و حنا و سرمه و لباس الوان مورد چشم‌زخم حسودان قرار گرفت و بیمار شد و سرانجام از دنیا رفت. دل نیز از غم جان دق کرد و جان سپرد.

تحلیل داستان

- این داستان عاشقانه درباره پادشاهی است که جز داشتن فرزند هیچ آرزویی ندارد و این مطلب در آغاز بیشتر افسانه‌ها و داستان‌های عاشقانه دیده می‌شود.

- هردو شخصیت داستان از خانواده اشرافی بوده و دل، فرزند پادشاه هندوستان و جان، یگانه دختر وزیر پادشاه است.

- در این داستان پیری عالم به غیب و مستجاب‌الدعوه وجود دارد که برای داشتن فرزند پادشاه و وزیر دست به دعا می‌گشاید:

که تأثیر دم درویش گل کرد کنار و جیب دولت پر ز گل کرد (۱۳)

- از دیگر ویژگی‌های این داستان طلسم شکنی است. طلسم سترون بودن شاه با دعای درویش از بین می‌رود و دل و جان دو مهره طلسم برای یکدیگر به یادگار می‌نهند. درویش نیز دو گوهر طلسم به شاه و دستور می‌دهد.

- آشنایی عاشق و معشوق یعنی دل و جان در مکتب‌خانه صورت می‌گیرد. در داستان با مصلحت‌اندیشی والدین و جدا ساختن آن دو روبرو هستیم.

- رد و بدل نامه میان عاشق و معشوق بخشی از این داستان است. جان نامه‌ای برای دل می‌فرستد:

خطی زین‌سان برای دل نوشته لقب جانش به جای دل نوشته
سلام ای جنبش باد بهاری سلام ای نفعه مشک تтары
سلامی از ورای غنچه آواز سلامی بزم دل را نغمه ساز
سلام خسته‌جانی مهربانی به مغروری حریفی سرگرانی

(۲۲)

- دو بار دیدار پنهانی میان عاشق و معشوق وجود دارد.

- غزل‌گویی در این داستان وجود دارد و دل غزلی مناسب حال خود برای جان می‌سراید:

شیرین نژاد من دم رخصت ز عین لطف گلگون اشک را ز ره تازیانه کرد
روز وداع اشک ز مزگان همی فشاند آمد رقیب و گریه شادی بهانه کرد
(۳۰)

جان نیز غزلی از حال خود برای دل می‌سراید.

- دعا و راز و نیاز در این داستان وجود دارد و هنگامی که در اولین وصال دل از جان جدا می‌شود و بعد جان او را می‌شناسد، دست به دعا گشوده و دعایش مستجاب می‌شود:

به حق گنج اشک و دامن من مده در دست دزدان مخزن من
در این حالت تضرع کارها کرد اجابت رسم را آغوش وا کرد
(۴۱)

- نشستن جان کنار برکه و شباهت او به پری، داستان را به خسرو و شیرین نظامی نزدیک کرده است:

قضایش ره بر آن سرچشمه پیمود که منزلگاه جان تشنه آن بود
به چشم آمد پری تمثال انسان رهش اقبال گویی بر گلستان
(۴۶:)

- در این داستان مرثیه سرایی وجود دارد و با شنیدن خبر غرق شدن جان این گونه می‌سراید:

به ماتم مرثیه اینگونه می‌خواند دمام مرثیه این گونه می‌خواند
که ای جان ای انیس دل کجایی کجا رفتی ازین محفل کجایی
کجایی جان من باری کجایی چرایی غافل از یاری چرایی
نبود این شرط عهد و دوستداری دل بیچاره را تنها گذاری
(۳۵)

- وجود جنگ در داستان: هنگامی که دل به نزدیک سرزمینی که جان آنجاست می‌رسد، تصمیم به جنگ با پادشاه می‌گیرد. توصیفات جنگ این گونه است:

چنان برشد صدای کوس جنگی که میدان بر هوا می‌کرد رنگی
(۳۹)

تناقض گویی شاعر

در داستان دل به عنوان فرزند شاه و جان، دختر دستور معرفی شده است اما در میانه داستان گویی شاعر این نسبت‌ها را از یاد برده و بالعکس دل را فرزند دستور و جان را فرزند شاه معرفی می‌کند. در انتهای داستان نیز زمانی که مقدمات ازدواج دو معشوق برای بار دوم فراهم می‌گردد، جان به وسیله ابزار زهرآلود مشاطه بیمار شده و شاعر با زبان نمادین از مرگ معشوق و حجله ابدی سخن می‌گوید اما ناگهان داستان ادامه یافته و دل به صحرا سفر می‌کند. در کتاب فرهنگ داستان‌های عاشقانه ذکر شده که پایان داستان ناتمام است و عروس و داماد از یکدیگر جدا می‌شوند و عروس به تنهایی به شهر خود باز می‌گردد (ر.ک. باباصفری، ۱۳۹۱: ۵۱۳).

عناصر داستان

زاویه دید در این داستان عاشقانه سوم شخص مفرد یا دانای کل است که در تمام صحنه‌ها حضور دارد. این شیوه از شیوه‌های بسیار پرکاربرد است. در این روش راوی تنها وقایعی را که دیده است بیان می‌کند و به او راوی «ناظر» می‌گویند. به عبارت دیگر «فکری برتر از خارج، شخصیت‌های داستان را رهبری می‌کند، از نزدیک شاهد اعمال و افکار آنهاست و در حکم خدایی است که از گذشته و حال و آینده آگاه است و از افکار و احساسات پنهان همه شخصیت‌های خود باخبر است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۹۱).

صحنه، زمان و مکان وقوع داستان است. هر داستانی در جایی مشخص و در محدوده زمانی مشخص اتفاق می‌افتد که به این موقعیت زمانی و مکانی حوادث، صحنه داستان می‌گویند. شاعر در برخی موارد به زیبایی صحنه‌ها را توصیف می‌کند؛ مثلاً صحنه بزمی که پادشاه برای ازدواج ترتیب داده، صحنه جنگ، اندرونی قصر پادشاه که دختر در آن به سر می‌برد، چشمه‌هایی که جان بر لب آن نشسته، در تمامی اینها صحنه‌ها و فضا و رنگ به طور کامل توصیف شده است. شاعر از برخی صحنه‌ها نیز به سرعت گذشته و جزئیات آن را کمتر بیان کرده است؛ مثلاً هنگامی که جان به درون آب پرت می‌شود. **جغرافیای** داستان در سرزمین هند است.

گفتگو، صحبتی است که «میان دو شخص یا بیشتر رد و بدل می‌شود یا آزادانه در ذهن شخصیت واحدی در اثری ادبی (داستان، نمایشنامه، شعر و ...) پیش می‌آید» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۶). در این داستان با گفتگوی پادشاه و وزیر با درویش، گفتگوی دل و جان، گفتگوی جان و پادشاه، گفتگوی دل با مردم و ... روبرو هستیم.

اوج داستان: زخمی شدن جان توسط تیغ زهرآلود مشاطه اوج این داستان محسوب می‌شود.

لحن داستان: در این منظومه با توجه به اتفاقات و رویدادهای مختلف، با لحن دوستانه، محبت‌آمیز، خشمگین، حسد‌آمیز، جنگ طلب، و غمگین و شاد روبرو هستیم.

پیرنگ یا هسته این داستان ضعیف است. پیرنگ نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلول و در داستان نقش شالوده‌ای و مثبت دارد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عنصری است که همه اجزای داستان را در خود جای می‌دهد و آن را به نحوی به هم مربوط می‌سازد؛ یعنی پیرنگ، وابستگی بین حوادث داستان را به طور عقلانی تنظیم می‌کند و نویسنده بر اساس آن، حوادث را نظم می‌دهد. «پیرنگ کالبد و استخوان‌بندی وقایع است، چه این وقایع ساده باشد، چه پیچیده، داستان بر آن بنا می‌شود. در واقع پیرنگ سلسله حوادث را از آشفتگی بیرون می‌آورد و داستان وحدت هنری پیدا می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۶).

شخصیت‌های داستان:

در داستان با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که با اعمال و رفتارشان خواننده را به خود مشغول می‌سازند. شخصیت (پرسوناژ) در لغت به معنی خلق و خوی و منش و در اصطلاح ادبیات داستانی، کسی است که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده باشد. هر شخصیت داستانی، برآیند و برگرفته از پروتوتیپ (پیشین‌تیپ) خود است. پروتوتیپ، شخصی است که نویسنده آن را الگو و سرمشق قرار می‌دهد و با توجه به آن، دست به شخصیت‌آفرینی می‌زند (ر.ک. آذر و دیگران، ۱۳۸۱: ۸۵۹).

عادت‌ها و خصایص شخصیت، هویت و نوع شخصیت او را تبیین می‌کند و خواننده از شکل رفتار شخصیت‌های داستان، خصوصیت آن‌ها را استنباط می‌کند و او ضمن رفتار و کنشی که انجام می‌دهد شناخته می‌شود. رفتارهای متناقض از

یک شخصیت، بدون پیروی از یک الگوی خاص، هویت لازم را برای شخصیت ایجاد نمی‌کند؛ مثلاً یک شخصیت نمی‌تواند دارای دو صفت ترسو و شجاع باشد (ر.ک. خسروی، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۰۳).

یک تیپ شخصیتی تا حدی در اجتماع حضور دارد؛ مثلاً یک مالک، مدیر، انقلابی یا یک روستایی. انتخاب نویسنده از تیپ‌ها به نحوه تفکر او بستگی دارد. و هر تیپی که وارد قصه می‌شود با خود، وسواس‌ها، احساس‌ها و اندیشه‌های طبقه خاص خود را وارد قصه می‌کند (ر.ک. براهنی، ۱۳۶۸: ۲۹۰).

شخصیت اصلی

شخصیتی است که مدار داستان بر گرد او می‌گردد و وظیفه مهم‌ترین اعمال را در داستان برعهده دارد و کنش‌ها و واکنش‌های او، خواندن ادامه داستان را برای مخاطب جذاب می‌کند. شخصیت‌های اصلی در این داستان عبارتند از: دل، جان و پادشاه.

دل و جان شخصیت اصلی این داستان هستند که در سرتاسر داستان حضور پررنگ داشته و در همه صحنه‌ها دیده می‌شوند.

شخصیت فرعی

شخصیت‌هایی هستند که وجودشان صرفاً برای نشان دادن بعضی از خصایص، افکار و رفتار شخصیت اصلی است. در واقع آن‌ها سپاهی لشکرند (ر.ک. محمدی، ۱۳۸۷: ۲۰۶). شخصیت‌های فرعی این داستان: نامه‌رسان، همسر پادشاه، والدین دو معشوق و ملای مکتب‌خانه هستند.

شخصیت‌های تمثیلی و نمادین

شخصیت‌های اصلی در این داستان؛ یعنی دل و جان تمثیلی و نمادین هستند. پورنامداریان درباره این شخصیت‌ها می‌گوید: «در این گونه تمثیل‌ها کمتر قصد بیان اندرز و تعلیم اخلاقی در میان است. معمولاً مفاهیمی؛ چون: عقل، عشق، حسن، خُزن، و جز آن، اندیشه‌ها و تجربه‌های عرفانی را از طریق شخصیت‌بخشی در ضمن حوادث و وقایع و گفت‌وگوها بیان می‌کنند. سیر حوادث و گفت‌وگوها به اقتضای شخصیت‌ها در زمینه‌ای متناسب و هماهنگ با اندیشه و مقصود نویسنده به پیش می‌رود» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۶۷).

شخصیت ایستا و پویا

شخصیت ایستا شخصیتی است که در طول داستان تغییر نکند و یا اندکی تغییر داشته باشد و شخصیت پویا شخصیتی است که در طول داستان شخصیتش دچار تغییر و تحول گردد (ر.ک. میرصادقی، ۱۳۷۶: ۹۳). جان و دل شخصیت‌های پویا و نامه‌رسان و همسر پادشاه و ملای و پیر عارف شخصیت‌های ایستا در این داستان هستند.

شخصیت‌های قالبی، قراردادی و نوعی

شخصیت‌های قالبی از خود تشخیص نداشته و صحبت و عملکرد آنها قابل پیشبینی است و در زندگی روزمره دیده می‌شوند (همان: ۹۶). از این نوع شخصیت می‌توان خدمتکاران، مغنیان، تاجران، آشپزان، مشاطه‌ها و سپاهیان را نام برد.

«شخصیت‌های قراردادی افراد شناخته‌شده‌ای هستند که مرتباً در نمایشنامه‌ها و داستان‌ها ظاهر می‌شوند و خصوصیتی سنتی و جاافتاده دارند و به شخصیت‌های قالبی نزدیکند» (همان: ۹۹). وزیر، پادشاه و دزد از این نوع تیپ شخصیتی هستند. «شخصیت‌های نوعی نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند» (همان). در این داستان با درویش روبرو هستیم که نماینده افراد حقیقت‌بین، دل‌آگاه، پیر و مرشد کامل است.

سبک‌شناسی اثر

این اثر در قرن دوازدهم سروده شده است و از سبک هندی پیروی می‌کند، اما در زمره آثار شاعرانی قرار می‌گیرد که اولاً ابیات آنان قابل فهم است؛ یعنی رابطه تشبیهی بین مصراع معقول و محسوس، معتدل و لطیف است و ثانیاً بین ابیات آنان به سبک قدما ارتباط است و شعر کم و بیش وحدت موضوعی یا ارتباط عمودی دارد و ثالثاً بسامد ابیاتی که ساختار سبک هندی داشته باشد در شعر آنان خیلی زیاد نیست. یعنی ابیاتی معمولی هم دارند و رابعاً زبان آنان زبان روان و درستی است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۹۲).

در مثنوی «مهتاب و کتان» از لحاظ زبانی بسامد واژگان عربی نسبتاً بالاست. واژگانی از قبیل: تهنیت، معطر، مهجور، تمثال، صباحت، مضمون، استغفرالله و....

گاهی «ی» استمراری در پایان فعل می‌آید:

بدان سان کوه را می‌برد از جا که چون گاهی پیش‌شردی درو پا
(۳۲)

دو لب با هم نگشته حرف پرداز به هم نشناختندی ورنه آواز (۴۴)
گهی گفتی که درویش فسونگر به سحری بست نقش آن دو گوهر (۵۱)

گاهی نیز صورت کهن افعال به کار می‌رود:

ز دوری نگسلد پیوند دلها شود محکم ز اول بند دلها
(۳۰)

سخن‌سنجی که این دستان طرازد نوایی خونی زین سان طرازد (۳۱)
تو هم ای سرو سیمین گل‌اندام به صحن خانه‌ام بکنار بخرام (۳۴)
بیر آن را که دارد دل خلیدن نمی‌آید ز چشمش آرمیدن
(۳۸)

برخی از ترکیبات این منظومه عبارتست از: معنی‌زادگان نغمه‌پرداز، خلوت‌گه عشرت، خلوت‌گه عشق، منجنیق آبگینه، لمعه برق، آتش‌خانه، لعبت‌گل، شعله‌طور، طینت صبح، شکرافشان، شفق آلوده، هماسایه، همایون‌فر، نکوفال و... در مثنوی مهتاب و کتان از لحاظ ادبی انواع جناس به کار رفته است:

جناس تام:

پیام مرگ آمد جانب گور سر بهرام شد در گور پر شور (۵۲)

جناس زاید:

ز نخل آورد شهد و شاهد از آب گل از خار و ز خارا گوهر ناب (۳)
نیاز و ناز اینجا رنگ بندد گل رعناى حسن و عشق خندد (۱۰)

از آنجا که «تشبیه اساس سبک هندی است» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۹۸). بسامد تشبیه در این منظومه بالاست. نمونه‌هایی از تشبیهات:

گرفته از حنا در مشت آتش چو شمعش در سر انگشت آتش
(۴۸)

چو جان گردید شمع حجله خانه ز دل زد بر سرش آتش زمانه
(۵۱:)

سمن را شاهد بزم چمن کن صبا را مروحه دار سمن کن
(۳)

چو بر جمازه باد بهاری برای بوی گل بندد عماری
(۳)

رخش را کرده مهر آینه داری ز مویش ابر در صبح بهاری
(۱۴)

استعاره نیز پس از تشبیه در این منظومه کاربرد بسیاری دارد:

کمان زه کرد ماه تیر انداز ز گردون مرغ زرین کرده پرواز (۵۳)

چه درد از طاقت اندیشه افزون دل صبر و تحمل را کند خون (۲)

چو جوی شیر شد دریای مسکین به دست خاور آمد آهوی چین (۵۴)

برخی از کنایات به کار رفته در منظومه عبارتست از:

ز مژگان تا کجا مدحت سرودن چه سود از کجرو و کج طبع بودن (۸)

دعایش را اجابت حلقه در گوش دم او پیر اثر واکرده آغوش (۱۱)

وزیر و شه به مدحش لب گشادند بساط بوریا را بوسه دادند (۱۲)

در بین صنایع، تلمیح بیشتر مورد توجه شاعران سبک هندی است؛ زیرا در مضمون سازی به آنان کمک می کند. آفرین

لاهوری نیز از تلمیحات رایج بسیار بهره برده است:

بگفتا ناز کن بر تاری تخت به کنعان تو یوسف می کند رخت (۱۲)

درین گلشن گلم اما دورویم که شیرین صورت و فرهادخویم (۱۹)

نگه ها را گلستان کرد رویش جهان را حجره یعقوب بویش (۷)

بود در ساحت او ذره خورشید بود در عالم او مور جمشید (۲۲)

بسامد آرایه های بیانی و بدیعی در جدول و نمودار شماره ۱ و ۲ به نمایش درآمده است.

برخی از اندیشه های آفرین لاهوری:

شاعر در ابیات زیر به اعتقاد قدما درباره گردش آسمان و صدور حوادث از فلک اشاره کرده است:

سری با جنگ باشد آسمان را به کین از کهکشان بندد میان را

ز شب صد داغ سازد مشک آلود کند از صبح صد دل را نمکسود

(۵۳)

در منظومه آفرین لاهوری بسیاری از اصطلاحات علم نجوم استفاده شده است که نشانگر آشنایی شاعر با اخترشناسی است:

به فکر طلعت ماهی نشسته نظر بر ثابت و سیاره بسته

(۵۴)

فلک می کرد در موجش خیالی ازو شد نسر واقع مرغ آنی (۳۲)

چو چشم زهره دید این روز بد را شکسته بر سر خود ساز خود را (۵۸)
و شاعر در اغتنام فرصت همچون خيام می سرايد:

شرابی ده که شادی را غمی هست نباید نقد فرصت داد از دست
(۱۰۷۸)

و حکیمانه دنیا را نکوهش می کند:

بود ماتم سرا این هفت ایوان سیه مانند من پوشیده کیوان
(۵۸)

فراوانی اصطلاحات عرفان؛ نظیر: مرآت، تمثال، نور و سایه، قرب صوری، خموشی، رضا و... می تواند دلیل بر آشنایی
آفرین لاهوری با متون عرفانی و فلسفی باشد:

جلا و نفس مرآت ظهور است سکون و جنبش دریای نور است
ز مرغان کاروان گردد روانه به سیر لاله و گل عارفانه
بود منت خموشی هوشمندی که می گردد سخندار از بلندی
به هم بازند مردان جام و سندان دل منصور باید نطق نعمان
(۴)

به هم نزدیک آن مرآت و تمثال ولیکن همدگر ناواقف حال
چو نور و سایه با هم قرب صوری دلی از هم به حسب طبع دوری
(۵۲)

به هر دل عشق را باشد تجلی سویدا خیمه آمد عشق لیلی
(۶)

دویی از لوح خاطر محو کرده به هم پیوند سکر و صحو کرده
(۱۱)

او که دست از جهان شسته و بر وادی عرفان قدم نهاده، با زبان دعا تمنای مقام اویس قرنی را دارد:

خداوندا مرا ویس قرن کن رسول عشق را معشوق من کن (۲)

اساس منظومه مهتاب و کتان بر عشق است و شاعر با سوز و گداز از آن سخن می گوید:

نخواهم جز محبت از تو منت محبت ده محبت ده محبت (۲)

به نام آن که تکنامش بود عشق رسولش عشق و پیغامش بود عشق (۲)

و این عشق با هوی و هوس تفاوت دارد، چنانکه شاعر می گوید:

سفال بوالهوس این می ندارد نشاط نوبهاران دی ندارد

(۶)

آفرین درباره تضاد عقل و عشق می گوید:

خرد دیوانه و فرزانه عشق است خرد یکمشت گاه و دانه عشق است

(همان)

شاه فقیرالله لاهوری شیعه جعفری است:

دلی از مهر او آینه دارم ز نقد جعفری گنجینه دارم
(۵)

و همان طور که بیان شد به خاندان نبوت و دوازده امام ارادت داشته و برای همه امامان ابیاتی را نقل کرده است. درباره حضرت علی^(ع) می گوید:

علی باطن محمد ظاهر آمد ولایت را نبوت سایر آمد
(همان)

و در این ابیات حضرت مهدی^(عجل) را ستوده است:

امام حی و قائم مهدی دین امامت از وجودش یافت نرمین
محیط فیض را آغاز و انجام محمد جنبش است و مهدی آرام (۵)

و سر انجام شرط ایمان کامل را پذیرفتن ولایت ائمه می داند:

بود ایمان ولای آل اطهار من و منت شریک صدق و اقرار (۵)

نتیجه گیری

از مجموع آنچه با مطالعه این داستان گذشت می توان نتیجه گرفت:

- بخشی از محتوای این داستان اشاره به آداب و رسوم و سنن اجتماعی عصر نویسنده و فرهنگ و عقاید، قوانین اجتماعی و جامعه شناسی و با توجه به تحمیدیّه آغاز داستان دین و مذهب شاعر - که شیعه دوازده امامی است - مشهود است.
- زبان و بیان، نوع تشبیهات و واژگانی که آفرین لاهوری به کار می برد، گاهی تکراری و خالی از هرگونه لطافت و گاهی تازه و بدیع است.
- عشق اصلی ترین درونمایه ادبیات غنایی است. شاعران با بهره گیری از موضوع عشق، مطلوب و هدف مورد نظر خود را بیان نموده اند، و آفرین لاهوری نیز با خلق داستانی عاشقانه تمثیل وار به بیان مضامین عرفانی پرداخته است.
- در تمام داستان های غنایی در ادبیات فارسی، آنچه موجب جذابیت و شکوه هر داستانی می گردد، توصیفات آن اثر است. آفرین لاهوری نیز در این داستان به وصف زیبایی دل و جان پرداخته که در نوع خود بی نظیر است.
- شاعر با ابیاتی که در آغاز داستان بعد از تولد کودک می آورد به نوعی براءت استهلال کرده و به محتوای داستان اشاره می کند:

بیار از جام می در عرصه خورشید نهد لب بر لبش از شوق ناهید
(۱۳)

- در این ابیات به نام مهتاب و کتان که منظومه دل و جان بدان شهرت یافته، اشاره شده است:

کتان ماهتاب آورده تقدیر بیچند تا بران مهر جهانگیر (۳۲۲)
فرستادش به دست پیر داهی که می کردی کتان پیوند ماهی (۶۵۶)
نه حریا ناامید از آفتاب است نه کتان بی نصیب از ماهتاب است (۹۲۹)

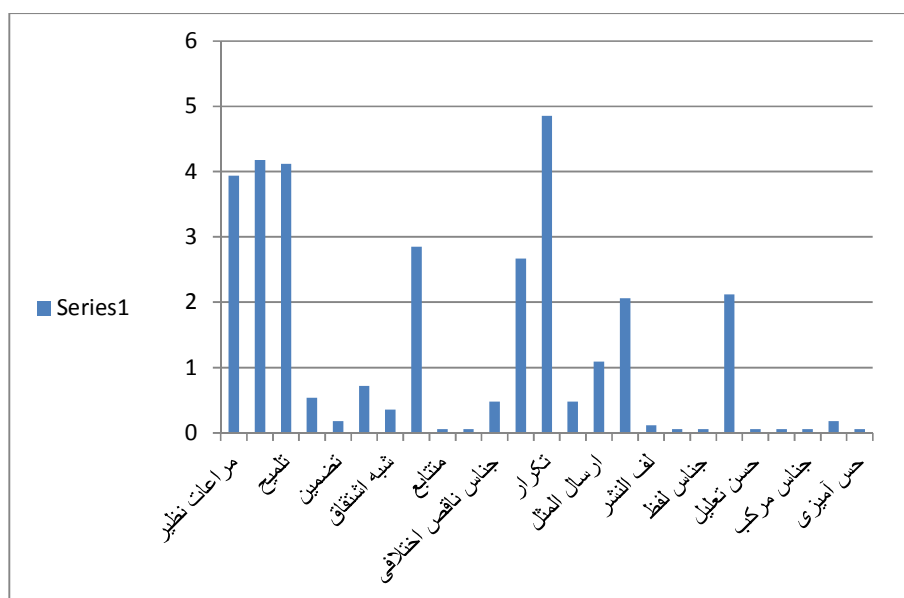
- سبک شاعر با توجه به دوره زمانی یعنی قرن دوازدهم همان سبک هندی است و شاعر به طرز قابل فهم و روان به خلق مضمون پرداخته است.

جدول (۱)

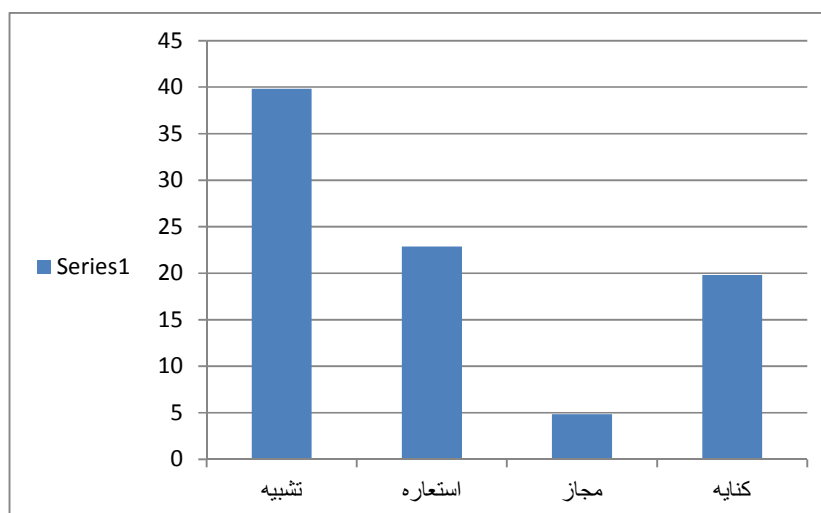
| درصد | تعداد | صورخیال |
|-------|-------|---------|
| ۳۹.۸۲ | ۶۵۶ | تشبیه |
| ۲۲.۸۹ | ۳۷۶ | استعاره |
| ۱۹.۷۹ | ۳۲۶ | کنایه |
| ۴.۸۵ | ۸۰ | مجاز |

جدول (۲)

| درصد | تعداد | آرایه‌های بدیع | درصد | تعداد | آرایه‌های بدیع | درصد | تعداد | آرایه‌های بدیع |
|------|-------|----------------|------|-------|-------------------|------|-------|----------------|
| .۰۶ | ۱ | اعداد | .۰۶ | ۱ | متتابع | ۳.۹۴ | ۶۵ | مراعات نظیر |
| .۰۶ | ۱ | جناس لفظ | .۰۶ | ۱ | تنسيق الصفات | ۴.۱۸ | ۶۹ | تضاد |
| .۰۶ | ۱ | حسن تعلیل | ۰.۴۸ | ۸ | جناس ناقص اختلافی | ۴.۱۲ | ۶۸ | تلمیح |
| .۰۶ | ۱ | طرد و عکس | ۲.۶۷ | ۴۴ | جناس تام | ۴.۹۷ | ۸۲ | تکرار |
| .۰۶ | ۱ | جناس مرکب | ۲.۱۲ | ۳۵ | واج آرایبی | .۵۴ | ۹ | جناس افزایشی |
| ۰.۱۸ | ۳ | استخدام | .۴۸ | ۸ | پارادوکس | .۱۸ | ۳ | تضمین |
| .۰۶ | ۱ | حسن آمیزی | ۱.۰۹ | ۱۸ | ارسال المثل | .۷۲ | ۱۲ | اشتقاق |
| ۱۶۴۷ | | تعداد ابیات | ۲.۰۶ | ۳۴ | ایهام | .۳۶ | ۶ | شبه‌اشتقاق |
| | | | ۰.۱۲ | ۲ | لف و نشر | ۲.۸۵ | ۴۷ | اغراق |



نمودار (۱)



نمودار (۲)

یادداشت:

* زین پس برای اختصار در ارجاع به نسخه خطی آفرین لاهوری، به ذکر صفحه آن بسنده می‌شود.

منابع

۱. آذر، شکوفه و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، ویراسته حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: طبع و نشر.
۲. آفرین لاهوری، شاه فقیرالله، نسخه خطی موجود به شماره ۷۳۰۹ در دانشگاه پنجاب.
۳. باباصفری، علی‌اصغر (۱۳۹۱)، فرهنگ داستان‌های عاشقانه در ادب فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. براهنی، رضا (۱۳۶۸)، قصه نویسی، چاپ چهارم، تهران: البرز.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ ششم، تهران: علمی فرهنگی.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴)، دیوان حافظ، تهران: فخر رازی.
۷. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۸)، فرهنگ شاعران زبان فارسی از آغاز تا امروز، تهران: مولفان و مترجمان ایران.
۸. خسروی، ابوتراب (۱۳۹۲)، حاشیه‌ای بر مبانی داستان، چاپ دوم، تهران: ثالث.
۹. ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲)، یکصد منظومه عاشقانه فارسی، تهران: چشمه.
۱۰. رضایی، عربعلی (۱۳۸۲)، واژگان توصیفی ادبیات، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، چاپ نهم، تهران: علمی.
۱۲. شریفی، محمد (۱۳۸۷)، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو معین.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲)، سبک‌شناسی شعر، چاپ نهم، تهران: فردوس.
۱۴. میرصادقی، جمال (۱۳۷۶)، عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: سخن.
۱۵. نوروزی، جهانبخش (۱۳۷۵)، ادبیات معاصر (از مشروطیت تا امروز)، شیراز: انتشارات راهگشا.